

آخرین اسپیهد طبستان

(اسماعیل خان امیر موید)

امیرالۃ سم عابدیان

انتشارات شلفین

اخځين اسپیډ طبړستان

(اسماعیل خان امیر موید)

سرشناسه: عابدیان، ابوالقاسم، ۱۳۳۳

عنوان و نام پدیدآور: آخرین اسپید طبړستان: (اسماعیل خان امیر موید) / ابوالقاسم عابدیان.

مشخصات نشر: ساری - شلفین - ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص: مصور، عکس

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۰-۴۰۴-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتاب: ص. ۹۸ - ۱۱۶.

موضوع: امیر موید سواد بهی، محمد اسماعیل، ۱۲۲۴ - ۱۳۱۱

رده بندی کنگر: ۲۱۰۵۰۲ الف / ۱۴۸۶ DSR

رده بندی دیوی: ۹۲/۰۰۰۰۵

شماره کتاب شناسی ملی: ۵۷۷۳۳۰۴

اخځين اسپیډ طبړستان

(اسماعیل خان امیر موید)

انتشارات سلفین

طراح جلد و صفحه آرا: فاضله سلیمان

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نیمه بیلبر

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

نویت چاپ: نخست ۱۳۹۷

مازندران - ساری

shelfin_sari@yahoo.com ۰۱۱-۳۳۲۹۷۷۶۷

۹	پیش‌گفتار
۱۷	شخصیت و افکار آخرین اسپهبد طبرستان
۲۰	نگاهی به اوضاع مازندران از مشروطه تا کودتای سیاه
۲۶	مواضع امیر مؤید با استبداد صغیر و سالارالدوله
۴۹	امیر مؤید و درگ‌های داخلی مازندران
۶۳	مبارزات امیر مؤید روسیه
۷۵	مبارزات امیر با کابینه و قرارداد ۱۹۱۹
۸۷	نقش امیر مؤید در انجمن طبرستان
۹۲	روابط امیر مؤید با جنبش جنگل «یرزا که چک‌خان»
۱۰۲	مبارزان امیر با رضاخان سردار سپه
۱۱۷	پیامد شکست و ویژگی جنبش آخرین اسپهبد طبرستان
۱۲۳	ویژگی جنبش
۱۲۷	منابع و مآخذ
۱۳۹	تصاویر

پیش‌گفتار

باستان‌شناسان با کشفیاتی که در غار هوتو و مناطق دیگر به عمل آورده‌اند، نشان می‌دهد که در آن تلیم حداقل شش هزار سال قبل از میلاد مردم از آثار تمدنی برخوردار بوده‌اند. با نگاه تاریخی افسانه‌ای ایرانیان متوجه حضور پهلوانان مازندرانی خواهیم بود و رومی ابیم که این پهلوانان (دیوان*): دیو یا دئو به معنی خدا (روشنی) به دستور بهرث مجبور می‌شوند که به دیگران خواندن و نوشتن بیاموزند. با پیدایش ساسانیان ماد و هخامنشی، طبرستان را چندان اطاعتی از آنان نیست. پادشاهان هخامنشی و ساسانی غلبه بر دشمنان از چریکان این سامان در جنگ‌ها استفاده می‌کردند و سه‌شان را می‌دادند و آن گاه که اسکندر به ایران یورش آورد، طبرستان مقاومت نکرد و اسکندر مایوسانه عقب‌نشینی نمود. جانشینان وی (سلوکیان) ترجیح دادند که به استقلال آن احترام بگذارند و به دوره اشکانیان که سیستم حکومتی‌شان برپایه نوعی فدراتیو استوار بود، طبرستان نیز از این امتیاز سیاسی بهره‌مند بوده است. با روی کار آمدن اردشیر، تنسر (هیربد هیربدان) که قبل از تشکیل دولت ساسانی در طبرستان به پناهندگی روزگار می‌گذرانید، از دربار اردشیر نامه‌ای به گشنسف پادشاه طبرستان می‌نویسد و او را به اطاعت از اردشیر

دعوت می‌کند و گشنسف با شرایطی این دعوت را می‌پذیرد. پس از اردشیر، شاهپور که به جنگ والرین امپراتور روم رفته بود از نیروی نظامی این سرزمین برخوردار شد. در دوره ساسانی و به روزگار قباد، کیوس به جای انوشیروان قسمت‌هایی از طبرستان را به دست گرفت و به وقتی که یزدگرد سوم مواجه با حمله اعراب بود باو پسر شاهپور پسر کیوس با نیروی سربز تانی در خدمت یزدگرد به سر می‌برد. وی به یزدگرد پیشنهاد حرکت به طبرستان داد که یزدگرد رفتن به خراسان را بر می‌گزیند. باو خود به طبرستان می‌آید و مؤسسه سلسه باوندیان می‌گردد؛ با سقوط یزدگرد اعراب بر قسمت اعظم ایران تسلط می‌یابند. پس از خلفای راشدین؛ بنی‌امیه که اعتقاد به برتری اعراب بر سایر ملل داشتند روی کار آمدند. سیاست آنان خشم ایرانیان را بر می‌انگیخت و به طبرستان سرسختانه در مقابل بنی‌امیه مقاومت می‌کردند و آنگاه که ساسانیان با شعارهای فریبنده با یاری ایرانیان موفق به سقوط امویان شدند، این سلسله نیز از همان آغاز روی کار آمدن ظلم‌ها نمودند و کشتارها کردند به سال ۴۱۱ قمری، خلیفه برای اخذ خراج و تصرف کامل مهدی ولیعهدش را به طبرستان فرستاد. اسپهبد (لقب عام ملوک جبال طبرستان*) خورشید که توان ایستادگی در برابر نیروی اعراب را نداشت، خود به همراه مردم به کوهپایه‌ها پناه برد. اعراب دولت آنان را به محاصره گرفتند و بسیاری از مردم در اثر گرسنگی و بیماری از بین رفتند و اسپهبد چاره آن دید که خودکشی کند، این سرکوبی‌ها خشم و کینه مردم را نسبت به خلیفه افزون می‌نمود. این‌گونه است که به سال ۱۶۰ قمری اتحاد سراسری بر علیه عاملان خلیفه اسپهبد شروین باوند، شهریار پادوسبانی،

ونداد هرمز، مسمغان در این اتحاد نقش مؤثر داشتند که توانستند ضربات سختی بر اعراب وارد نمایند. باید گفت که مبارزات بی وقفه ادامه می‌یابد به سال ۱۸۰ ق مردم چالوس و نواحی اطراف آن شورش آغاز کردند. در این اوضاع و احوال تمامی ناراضیان که مورد تعقیب خلیفه بودند، به طبرستان پناهنده می‌شوند. به‌ویژه طرفداران آل علی (ع) به زمان خلیفه المعتصم مازیار به سبب سوء رفتار و بیدادگری‌های نمایندگان خلیفه قیام سراسری آغاز نمود. گرچه مازیار با و می‌می که با وی متحد شده بودند، رفتار چندان نیکو نداشت اما توانست بر روی مایی کسب کند، ولی به علت خیانت نزدیکان دستگیر شد و در سال ۱۸۰ ق خود به او تازیانه‌ها زد و مازیار زیر تازیانه جان خویش از دست داد. در سال ۲۱۰ ق مردم چالوس و نواحی از ظلم و جفای عامل خلیفه به تنگ آمدند و شورش شروع کردند و از حسن بن زید که در ری به سر می‌برد، خواستند که رهبری قیام را به دست گیرد. وی نیز پذیرفت و حسن موفق شد اوضاع نواحی دشت، نیرستان را به دست گیرد و دولت علویان را تأسیس نماید. این دولت در مناطق تحت نفوذ خود، رفرم ارضی صورت داد و سعی کرد که مساوات را برقرار نماید. در سال ۲۶۰ ق یعقوب لیث برای تصرف مازندران آمد و خراج شش ساله از مردم اخذ نمود اما وی در باتلاق این دیار فرو رفت و چهل هزار نیروی جنگی خویش را از دست داد.

به سال ۳۱۶ زیاریان به حکومت علویان پایان دادند و به سال ۴۳۵ حکومت زیاری منقرض شد. اوضاع سیاسی متزلزلی بر طبرستان حاکم شد. نیروهای ترک و تازی در مناطق این سامان در جنگ و گریز بودند که شهریار چهارم

باوند، قدرتی به هم زد. هریک از اسپهبدان سعی می کردند که از حکومت مرکزی اطاعت نمایند که بیشترین نواحی ایران را در دست داشتند اما هرگاه توانایی می یافتند، از فرمانبرداری سرباز می زدند، چنان که اسپهبد شهریار باوند از فرمان سنجر سرپیچی می کند و به هنگامی حکومت مرکزی سلجوقی جایش را به خوارزمشاهی می دهد. اسپهبدان تابعیت از خوارزمشاهی نمودند و مهم ترین و قدرتمندترین اسپهبد، اردشیر یکم باوند بود که حتی ممالک مختلف در نزدش نمایندگانی داشتند. در شرایطی که دولت خوارزمشاهی سلطان محمد به بیشترین نقاط ایران حاکم بود، مغولان به فرماندهی چنگیز پدیدار می شدند و سلطان محمد، چاره را در عقب نشینی و پناهنده شدن به مازندران می بیند. چنگیزان بر مناطق ایران مستولی می شوند. حکومت باوندی و پادوسپانی را توان مقابله با چنگیزیان نبود و به ناچار راه اطاعت را برگزیدند و هرگاه اندک تزلزل در حکومت مغولی می دیدند، نافرمانی آغاز می کردند، چنان که در نبرد سمین کلا آمل حتی توانستند مغولان را گوشمالی دهند و به زمان سلطان ابوسعید که معفو مغولان آشکار شد، دیگر اطاعت از حکومت مغولی معنی نداشت با تزلزلی که در حکومت مغولی رخ داد، دولت سربداری در خراسان شکل گرفت که تتور بن بهمن سربداری شیخ خلیفه اهل مازندران بود، از سربدران، مسعود سربداری اهل تسخیر مازندران به سرش زد. او نیز چون یعقوب کاری از پیش نبرد و خود و نیروهایش تلف شدند. به سال ۷۵۰ ق حسن دوم فخرالدوله توسط کیامحمد کشته شد و با کشته شدن وی حکومت باوندی در مازندران پایان پذیرفت. ولی تکاپوها و مبارزات این خاندان هم چنان ادامه یافت. پس از اسپهبد

فخرالدوله بیشتر نواحی مازندران به دست افراسیاب چلاوی و میرقوام الدین مرعشی افتاد حکومت مرعشی شبیه حکومت سربداری خراسان بود. در این شرایط یورش امیر تیمور آغاز شد وی متوجه مازندران شد و حکومت سادات مرعشی را برانداخت. گرچه هواداران مرعشیان مقاومت‌ها نمودند ولی راه را برای نبردند. پس از امیر تیمور، مرعشیان به مازندران برگشته و حکومتی ضعیفی را تشکیل دادند. با گذشت زمان و در آستانه تشکیل دولت صفوی ده سلسله محلی بر نواحی مازندران حکومت می‌راندند، شاه اسماعیل صفوی که در صدد ایجاد حکومت مقتدر مرکزی بود، به مقابله‌ی حکومت‌های محلی ایران، راجع به مازندران برخاست و پیروزی‌ها بدست آورد. در دوره شاه عباس می‌توان دید که تمامی اختیارات دولت‌های محلی مازندران از آنان سلب شد و استقلال آنان به تمامی از دست رفت و تابع دولت مرکزی ایران شدند. حکومت‌های ملک بهم پادوسبان و الوند دیو در غرب و شرق مازندران که از قدرتی برخوردار بودند، از بین رفت. در دوره شاه عباس دوم استبان رازین سردسته قزاقان به فرج‌آباد حمله کرد و خرابی‌ها به بار آورد و آنجا را به آتش کشید. مردم مازندران انتظار آن بود که دولت مرکزی جلوی غارتگری رازین را بگیرد که انتظارشان بیهوده بود. پس از شاه عباس دوم به تدریج دولت صفوی به طرف فروپاشی سوق یافت تا آنکه محمود افغان به حکومت شاه سلطان حسین پایان داد. محمود بر اکثر نقاط ایران تسلط یافت اما مردم مازندران هرگز تسلیم محمود نشدند، محمود توسط نادر از ایران رانده شد. با قدرت یافتن نادر، بینوایان و تهی‌دستان گریان و مازندران به علت آن که مالیات سنگین از آنان اخذ می‌شد، قیام

کردند ولی به دستور نادر، قیام به شدت سرکوب شد و پس از نادر در دوره کریم خان زند مردم ایران از آسایش نسبی برخوردار شدند ولی مردم مازندران حتی در این دوره ناراضی بودند و علت آن بود که زکی خان برادر کریم خان در مازندران بیدادگری‌ها و کشتارها می‌کرد تا جایی که در یک روز هشتصد مازندرانی را به صف کرده، همه را سر برید. به زمانی که آقا محمدخان در تکاپوی قدرت بود و سعی داشت با یاری برادرانش بر مازندران تسلط یابد، مخالفت با وی صورت گرفت. چنان‌که محمدرضاخان حکمران و رستم‌دار* (وی نیای بزرگ نیمایوشیج بوده است.) یکی از رقبای آقا محمدخان بود. وی به کمک دوست و خویشاوند خود محمدخان دادو سوادکوهی، سال‌ها با آقا محمدخان مبارزه کرد و این بود مختصری از تاریخ سراسر مبارزه مردم مازندران.